



The Scientific Journal in Jurisprudence and Bases of Islamic law The 3rd.
Year/NO: 4 / Winter 2021

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۶/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۷/۱۶

ساز و کارهای قاعده الزام در فقه و حقوق

فرخ محسنی^۱ علیرضا لطفی^۲ سید محمد مهدی احمدی^۳

چکیده

اسلام که یک آئین الهی و آسمانی است نه تنها در عرصه‌های باور، اندیشه و گرایش علمی انسان، دیدگاه‌های جامعی عرضه نموده است، بلکه در حوزه‌های عملی نیز دستورالعمل‌ها، بایدها و نبایدهای مبتنی بر مبانی منطقی وضع نموده است که از نمونه‌های آن، می‌توان به «قاعده الزام» اشاره نمود، قاعده‌ای که از آن با عنوان همزیستی فقهی یاد شده است. نتایج حاصل از تحقیق نشان می‌دهد بر اساس این قاعده، هر مذهبی به همان احکام و قوانینی که خود بدان اعتقاد و باور دارد ملزم می‌شود، این همان معنای حدیث معروف «الزُّمُّهُم بِمَا الزُّمُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» می‌باشد. از نظر گستره و کاربرد نیز قاعده‌ای است عام، که علاوه بر ابواب احوال شخصیه، در همه یا در اکثر ابواب فقهی، قابل اجراست.

واژگان کلیدی: قاعده، الزام، فقه، مذهب، شیعه، سنی

۱- دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم - ایران. F.mohseni@iaukhoy.ac.ir

۲- استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی - ایران. (نویسنده مسئول) Alireza_loffi2010@yahoo.com

۳- استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم - ایران.

مقدمه

قاعده الزام از قواعد مشهور فقهی بلکه از قواعد اجماعی است و فقهای شیعه بر اثبات قاعده و جریان آن در فقه امامیه اتفاق نظر دارند، مراد از قاعده الزام، ملتزم کردن مخالفان مذهب امامیه و کفار به احکام و تکالیفی است که خودشان به آن اعتقاد دارند. بنابراین از دیدگاه فقهای شیعه، قاعده الزام یک قاعده فقهی است که شیعه را مجاز می‌سازد پیروان اهل سنت یا پیروان سایر مذاهب را به معتقدات خود ملزم سازد و از این رهگذر منتفع گردد به همین مناسبت بحث از قاعده الزام جایگاه خاصی در فقه دارد، بر این اساس برخی از بزرگان فرموده‌اند: «اگر این قاعده نباشد بازار و پایه‌ای برای مسلمانان پا بر جا نمی‌ماند.»

در رابطه با مفاد قاعده الزام باید گفت که قاعده الزام بیانگر یک گونه روش تعامل شیعه امامیه با مخالفین خود از هر گروهی است چرا که بر اساس این قاعده، شیعه می‌تواند در مواردی که از جهت آثار وضعی بین احکام فقهی خود و مسلک دیگر، تباین یا تضاد وجود دارد به نفع خویش سود جوید، این انتفاع از گذر ملزم کردن فرد غیر شیعی به مقتضای مسلک او حاصل می‌گردد. پس محل جریان قاعده الزام جایی است که ما امامیه قایل به صحت آن حکمی که مخالفان آن را علیه خودشان ثابت می‌دانند نباشیم و گر نه اگر ما معتقد به صحت این حکم باشیم این حکم، مورد قاعده الزام نخواهد بود بلکه مثل سایر احکام شرعی لازم الاجرا خواهد بود. مثلاً اگر یک مرد سنی، زن خودش را در یک مجلس سه طلاقه کند مطابق این قاعده مرد شیعی می‌تواند با آن زن ازدواج کند با اینکه به اعتقاد امامیه سه طلاقه کردن در یک مجلس باطل است اما با توجه به اینکه مرد سنی معتقد به صحت آن است شیعه می‌تواند او را طبق مذهب خود بر جدایی از زن الزام نماید.

در رابطه با مستندات و ادله قاعده الزام شایان ذکر است که برای حجیت و مشروعیت این قاعده علاوه بر روایات متعدده، به آیاتی استدلال شده است که هر کدام از آنها به تنهایی می‌تواند دلیل بر قاعده الزام باشد و نیز روش و سیره خردمندان و عقلای عالم با هر مذهب و مسلکی که دارند مشروعیت آن را پذیرفته است و شارع مقدس نیز این قاعده را نه تنها ردع و منع نکرده است بلکه مطابق آیات و روایاتی که در باب قاعده الزام ذکر شده است آن را تایید فرموده است و همچنین با مراجعه به ابواب مختلف فقه از طهارت تا دیات روشن می‌شود که فقهای عظام ما در تمامی ابواب فقه به قاعده الزام اعتماد کرده و آن را برای اثبات موضوعات مختلف فقهی و حقوقی از قبیل: نکاح، طلاق، ارث، معاملات، وصیت، شهادت و امثال این، کافی و معتبر دانسته‌اند. حاصل کلام آن که: از نظر اسلام و دیدگاه فقهای شیعه و عقلای عالم تردیدی در حجیت و مشروعیت قاعده الزام در موضوعات مختلف فقهی و حقوقی نیست.

پس بسیار واضح است که بحث قاعده الزام جایگاه خاصی در فقه خواهد داشت، چرا که نظر در این قاعده مهم به شیوه تقابل و قانون تعامل با اهل عامه، بلکه با غیرمسلمانان از سایر ادیان در ابواب مختلف فقهی مانند: طلاق، شهادت، معاملات، و غیره کاربرد دارد و هم در باب فقه قضایی و فقه سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد، آنجا که مراعات مذاهب دیگر (اهل سنت یا اهل کتاب) به یک حاکم یا قاضی شیعه عرضه شود این سؤال پیش می‌آید که آیا قاضی شیعی می‌تواند بر طبق مذهب خود بین آنها قضاوت کند؟ و طبق قاعده الزام بین آنها حکم صادر نماید یا نه؟ این امر موجب شده تا شناخت و تبیین این قاعده و بررسی شاخه‌ها و ویژگی‌های مختلف آن و بیان ادله و مبانی فقهی و عملی آن از امور ضروری و کاربردی جهان اسلام به ویژه جهان تشیع به شمار آید پس با توجه به کلام بزرگان در رابطه با قاعده الزام، که هر یک آن را جهت آسان سازی امور شیعه و از لوازم ارتباطات اجتماعی می‌دانند و با توجه به اینکه این قاعده

برای رفع مرافعات میان ادیان - به خصوص در عصر ما و ارتباطات تنگاتنگ موجود میان اقشار مختلف - بسیار مؤثر و راهگشاست ضرورت بررسی این قاعده را در ابعاد مختلف فقهی و حقوقی در پی داشته است به همین منظور هدف عمده ما در این نوشتار آن است که با استفاده از منابع معتبر فقهی و حقوقی و با تکیه بر نظرات فقهای عظام شیعه، در حدّ توان خود به بررسی یکی از ویژگی‌ها و مبانی فقهی این قاعده تحت عنوان «ساز و کارهای قاعده الزام در فقه و حقوق» پرداخت کرده و مصادیق این قاعده را در عقود، ایقاعات و عبادات مورد بررسی قرار دهیم.

ساز و کارهای قاعده الزام

با توجه به مطالبی که در مقدمه ذکر شد می‌توان برای قاعده الزام تطبیقات زیادی را تصور کرد چرا که برداشت ما از قاعده الزام این است که عقاید و دین هر شخص برای او محترم است و این عقاید مبنای تعامل دیگران با وی خواهد بود به این معنی که دیگران در تعامل با آنها باید آثار صحّت واقعی را به عنوان ثانوی مترتب نمایند. بنابراین در تمام مواردی که اختلاف بین دو دین و مذهب وجود دارد قاعده الزام جاری است به همین سبب برخی از بزرگان برای قاعده الزام مورد خاصی را ذکر نکرده‌اند بلکه بطور کلی قائل به جریان آن در تمام موارد اختلاف شده‌اند. تحقیقات نشان می‌دهد که قاعده الزام حتّی در مورد اختلاف احکام بین پیروان یک مذهب نیز قابل جریان است برای مثال: اختلافات زیادی که در بین مراجع عظام شیعه وجود دارد و به تبع در بین مقلّدین هم اختلاف رخ خواهد داد، در همه این موارد قاعده الزام جاری است. یعنی اگر عمل فرد مطابق با نظر مقلّد خودش صحیح باشد، دیگران نیز باید آثار صحّت واقعی را به عنوان ثانوی بر کار او مترتب کنند. و روشن است که این تفسیر از قاعده الزام چه تطبیقات گسترده و وسیعی در فقه خواهد داشت. برای نمونه، مثلاً اگر در عقد ازدواج، زن به نحو اجتهاد و یا تقلید معتقد باشد که در ازدواج باکره اذن پدر لازم نیست؛ اما مرد معتقد باشد که اذن پدر لازم است، می‌توان در این مورد قاعده الزام را جاری نمود و مرد با اجرای این قاعده، نسبت به زن عقد صحیح را بدون اذن پدر زوجه جاری نماید. بنابراین، تفسیر قاعده الزام به این معنی تأثیر عمیقی در فقه ایجاد می‌کند و بسیاری از مشکلات ناشی از اختلاف تقلید را در تعامل بین مردم حلّ می‌نماید. در مقابل عدّه‌ای فقط فروع محدودی را به عنوان مجرای قاعده الزام ذکر کرده‌اند که از نظر ما حصر موارد تطبیق قاعده الزام در این موارد صحیح نیست. چرا که می‌توان برای این قاعده تطبیقات و فروع زیادی را تصور کرد لذا این مقاله در پی آن است که با استفاده از منابع معتبر فقهی و حقوقی مهمّترین کاربردهای قاعده الزام را مشخص و چگونگی استفاده از آنها را تشریح نماید تا در صورت لزوم قضات و حاکمان اسلامی مستقیماً به آنها مراجعه کنند و در دادگاه‌های اسلامی در رسیدگی به دعاوی بین شیعه و غیر شیعه و حتّی بین مسلمان و غیرمسلمان از آنها به نحو احسن استفاده نمایند.

۱- ازدواج

۱-۱- شهادت در نکاح

طبق مذهب امامیه در صحّت عقد نکاح بخلاف طلاق، شاهد گرفتن لازم نیست بلکه مستحبّ است اما اهل سنت بر خلاف امامیه، معتقد به لزوم اشهاد در عقد نکاح هستند و عقد بدون شاهد را باطل می‌دانند (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۳ و ایروانی، ۱۴۳۷ق، ج ۲، ص ۷۱) بنابراین یکی از موارد تطبیق قاعده الزام همین مسأله خواهد بود. پس چنانچه مردی از اهل سنت - که معتقد است ازدواج بدون اشهاد باطل است - زنی را بدون شاهد گرفتن به ازدواج خویش درآورد برای امامی نکاح آن زن، از جهت تطبیق قاعده الزام جایز خواهد بود چرا که زوج سنی معتقد است عقد بدون اشهاد باطل است.

۱-۲- ازدواج دختر بدون اذن ولی

«در میان بسیاری از ملل، دختر باکره‌ای که به سنّ قانونی رسیده باشد - بدون اینکه نیازی به اذن پدر یا جدّ پدری داشته باشد - می‌تواند با اراده و تصمیم خود ازدواج کند، مثلاً در حقوق فرانسه آمده است: اطلاع به پدر و مادر تنها به خاطر ادای احترام است و مخالفتشان اثری در نفوذ نکاح ندارد» (فتّاحی، ۱۳۹۰ش، ص ۱۷۷) در حالی که به عقیده برخی از فقهای امامیه، دختر باکره‌ای که به حدّ بلوغ رسیده و رشیده است چنانچه بخواهد شوهر کند بنابر احتیاط واجب باید از پدر یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد.

در ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی نیز در مطابقت با نظر امامیه آمده است: «نکاح دختر باکره، اگر چه به سنّ بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جدّ پدری اوست» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۶۴۲) بنابر این مرد شیعی در صورت تقلید از فقهی که اذن پدر یا جدّ پدری را شرط می‌داند اگر بخواهد با زن مسلمانی ازدواج کند باید رضایت پدر یا جدّ پدری او را جلب نماید اما اگر بخواهد با زن غیر مسلمانی که بنابر اعتقاد خود، اذن پدر یا جدّ پدری را شرط نمی‌داند ازدواج کند با استناد به قاعده الزام می‌تواند بدون اجازه پدر یا جدّ پدری آن زن، او را به همسری خود درآورد.

۱-۳- همسری همزمان با عمّه و دختر برادر عمّه یا با خاله و دختر خواهر خاله

از دیدگاه امامیه یک مرد می‌تواند بین زن و دختر برادر او یا بین زن و دختر خواهر او جمع و با هر دو ازدواج کند به شرط آنکه عمّه و خاله به این نکاح رضایت دهند. پس به اعتقاد شیعه، شوهر می‌تواند با اجازه همسر خود، برادرزاده و یا خواهرزاده همسرش را در عقد نکاح خود داشته باشد. در ماده ۱۰۴۹ قانون مدنی آمده است: «هیچ کس نمی‌تواند دختر برادر زن و یا دختر خواهر زن خود را بگیرد مگر با اجازه زن خود» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۶۴۶). «اما اهل سنت در ازدواج، این جمع را جایز نمی‌دانند و عقد را باطل می‌شمارند» (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۳) پس این مورد نیز می‌تواند از موارد تطبیق قاعده الزام باشد. بنابر این اگر یک مرد سنی در ازدواج میان عمّه و دختر برادر عمّه یا میان خاله و دختر خواهر خاله جمع کند از آنجا که به اعتقاد خود او، این ازدواج باطل است مرد شیعی می‌تواند با آن عمّه یا برادرزاده او یا با آن خاله و خواهرزاده او ازدواج کند.

۱-۴- عقد موقت

از دیدگاه فقهای امامیه طبق روایات وارد شده، زن متعه فقط برای کسی حلال است که به آن اعتقاد داشته باشد، از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمودند: «الْمَتْعَةُ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِمَنْ عَرَفَهَا وَ هِيَ حَرَامٌ عَلَى مَنْ جَهَلَهَا» (صدوق، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۲۸۸) «عقد موقت برای کسی که آن را بشناسد - یعنی مشروع بداند - حلال است و برای کسی که آن را نفهمد - یعنی مشروع نداند - حرام است». اما علمای اهل سنت در این مسأله با شیعه مخالفت کرده و چنین عقدی را حرام می‌دانند، پس اگر شخص سنی مذهب بخواهد زن سنی و یا زن شیعه را عقد موقت کند به مقتضای قاعده الزام می‌تواند

او را از چنین ازدواجی منع کرد چرا که به اعتقاد خود او این ازدواج بر وی حرام و باطل است و در صورت ازدواج، می‌توان در حق وی حدّ زنا جاری نمود.

استاد محمّدجواد فاضل لنکرانی در این زمینه می‌نویسد: «در روایاتی وارد شده است که متعه فقط برای کسی حلال است که به آن اعتقاد داشته باشد و در نتیجه، شخص سنی نمی‌تواند دختر سنی و یا دختر شیعه را عقد موقت نماید و این امر بر وی حرام و باطل است و فقهای ما این روایات را حمل بر قاعده الزام کرده‌اند.» (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۱ش، ص ۱۳۳)

۲- طلاق

۲-۱- سه طلاقه کردن

«اگر یک شخص از عامّه، زوجه خود را به سه طلاق در یک مجلس مطلقه کند و در مجلس به زوجه خود بگوید: «أنت طالق ثلاثاً» از آن جهت که طبق مذهب این شخص، این طلاق صحیح است به اعتقاد وی، با چنین طلاقی زوجه او، مطلقه خواهد بود و لذا بعد از گذشت عده، خود اهل سنت با چنین زنی ازدواج می‌کنند، حال هرچند که چنین طلاقی بر طبق نظر فقهای امامیه، باطل است اما بر طبق مفاد قاعده الزام یک شیعی می‌تواند، این زن را که به چنین طلاقی مطلقه شده است، به عقد خود درآورد و با وی ازدواج کند.» (سبزواری، ۱۴۱۷ق، ج ۲۶، ص ۴۱)

۲-۲- طلاق بدون شاهد و طلاق جزئی از همسر

از نظر شیعه شاهد گرفتن در طلاق بر خلاف نکاح که اشهاد در آن لازم نیست واجب است و لذا از دیدگاه امامیه طلاق بدون شاهد باطل می‌باشد. در ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی آمده است: «طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور لااقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۶۹۷) «این حکم دقیقاً عکس عقیده اهل سنت است که آنها شاهد را در نکاح لازم می‌دانند اما در طلاق لازم نمی‌دانند.» (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۴) بنابراین اگر مرد سنی زن خود را بدون شاهد طلاق دهد هر چند این طلاق از نظر شیعه باطل است اما چون از نظر خود آنها صحیح است لذا مرد شیعی مذهب بنا به قاعده الزام می‌تواند با آن زن مطلقه پس از تمام شدن ایام عده ازدواج کند. و نیز اگر مردی قسمتی از همسرش را طلاق دهد مثلاً فقط یک انگشت او را طلاق دهد از نظر شیعه این طلاق باطل است اما اهل سنت قائل به صحّت این طلاق بوده و قائلند این طلاق بر تمامی زن واقع می‌شود (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۴) در نتیجه اگر مردی از اهل سنت قسمتی از همسر خود را طلاق دهد این عمل باعث جدایی همسر او شده و برای دیگران جایز است بر اساس مفاد قاعده الزام با این زن ازدواج کنند.

۲-۳- طلاق در حال حیض

در نزد امامیه یکی از شرایط صحّت طلاق آن است که زن از خون حیض پاک باشد و نیز در ایام پاکی مرد با زن نزدیکی نکرده باشد. پس از نظر شیعه اگر زن در حال حیض طلاق داده شود یا طلاق دادن زن در ایام پاکی که در آن نزدیکی صورت گرفته است واقع شود طلاق باطل است. اما اهل سنت چنین شرطی را معتبر نمی‌دانند بنابر این اگر مرد سنی زن خود را در حال حیض یا طهر موقعه طلاق دهد همسر او از او جدا شده و دیگران بنا بر اقتضای قاعده الزام حق ازدواج با او را دارند (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۴)

۲-۴- طلاق مُکره

در نزد شیعه یکی از شرایط طلاق دهنده آن است که مختار باشد لذا اگر کسی را مجبور بر طلاق همسرش کنند این طلاق باطل بوده و همسر او از او جدا نمی‌شود. در ماده ۱۱۳۶ قانون مدنی آمده است: «طلاق دهنده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد.» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۶۹۸) اما «حنفیة چنین چیزی را قبول ندارند و حتی اگر فرد مجبور بر طلاق همسر خویش شده باشد طلاق را صحیح می‌دانند.» (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۴) بنابراین اگر یک فرد حنفی مجبور به طلاق همسر خود شده باشد طلاق او صحیح است در نتیجه دیگران می‌توانند بر مبنای قاعده الزام با زن سابق او ازدواج کنند.

۲-۵- قَسَم بر طلاق و طلاق با نوشته

اگر کسی سوگند بخورد که کاری را انجام دهد و اگر انجام نداد زن او مطلقه باشد یا برعکس، یعنی قسم بخورد کاری را انجام ندهد و اگر انجام داد زن او مطلقه باشد. از نظر اهل سنت چنین سوگندی صحیح است بنابراین اگر او بر خلاف سوگندش عمل کند زنش را از او جدا شده و مطلقه می‌دانند. اما از نظر شیعه این قَسَم باطل است لذا اگر کسی بر خلاف قَسَمش آن کار را انجام بدهد یا بر خلاف قسمش آن کار را ترک کند زنش هرگز از او جدا نمی‌شود. و بدیهی است که همین اختلاف یکی دیگر از موارد تطبیق قاعده الزام خواهد بود. و همچنین اگر فردی بنویسد که زنش مطلقه است یعنی با نوشتن بصیغه طلاق را جاری کند از نظر شیعه این طلاق باطل است اما اهل سنت همین طلاق را قبول دارند و معتقدند که طلاق با نوشتن نیز واقع می‌شود پس هرگاه مرد سنی زنش را از طریق کتابت طلاق دهد بر مرد شیعی جایز است به واسطه قاعده الزام با آن زن ازدواج نماید. (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۴)

۲-۶- طلاق بدون قصد

«به فتوای علمای امامیه یکی از شرایط طلاق دهنده قصد است بنابراین اگر کسی سهواً و اشتهاً و به شوخی زنش را طلاق دهد این گونه طلاق صحیح نبوده و واقع نمی‌شود. اما در مذهب حنفی طلاق هر کس غیر از صغیر و دیوانه و ناقص العقل واقع می‌شود پس به عقیده ابوحنیفه طلاق شخص شوخ و مست از حرام و مُکره صحیح است از علمای اهل سنت، مالک و شافعی در صحت طلاق شوخ با ابوحنیفه و اصحاب او موافقت کرده‌اند.» (مغنیه، ۱۴۰۴ق، ص ۴۱۰) خلاصه کلام اینکه، به فتوای علمای حنفی، مالکی و فتوای مشهور شافعی، اگر کسی همسرش را به شوخی طلاق دهد این طلاق واقع شده و صحیح است. بنابراین انشاء بصیغه طلاق به صورت شوخی از ناحیه مرد حنفی به زوجه امامی موجب تحقق طلاق خواهد شد در نتیجه زن امامی می‌تواند با استناد به قاعده الزام بعد از سپری شدن عده طلاق ازدواج نماید با اینکه به عقیده زن شیعه چنین طلاق باطل است. و حتی مرد شیعی نیز می‌تواند با زنی که از سوی مخالف بدون قصد و با شوخی طلاق داده شده است به مقتضای قاعده الزام بعد از اتمام عده طلاق ازدواج کند گرچه به نظر او چنین طلاق باطل است.

۳- حج

۳-۱- عقد ازدواج در حال احرام

«اگر یک مرد سنّی مذهب به مکه برود و عمره و حجّ را انجام دهد اما طواف نساء به جا نیاورد - آنها طواف نساء ندارند ولی طواف زیارت دارند - طبق نظر علمای اهل سنّت، حجّ او صحیح بوده و به طور کلی از احرام خارج می‌شود ولی از نظر شیعه چون او طواف نساء بجا نیاورده از احرام خارج نشده و همچنان مُحرم است.» (نک، پایگاه اطلاع رسانی آیت الله سبحانی، تطبیقات قاعده الزام، مسأله ۷) حال اگر این حاجی سنّی مذهب، بدون طواف نساء دختری را به عقد خود درآورد عقد او از نظر خودش صحیح، اما از نظر ما باطل خواهد بود، «با این حال می‌توان او را به مقتضای قاعده الزام به ترتب تمامی آثار زوجیت الزام کرد.» (فتاحی، ۱۳۹۰ش، ص ۱۵۵) مثلاً نمی‌تواند بدون اجرای صیغه طلاق از این زن جدا شود و یا از دادن نفقه چنین زنی خودداری نماید.

۳-۲- حجّ زن بدون طواف نساء

اگر یک زن سنّی مذهب به حجّ برود و طواف حجّ را انجام داده و دو رکعت نماز هم بخواند اما طواف نساء را به جا نیاورده باشد، قهراً از نظر علمای اهل سنّت این زن از احرام بیرون آمده و دیگر مُحرم نیست. زیرا «اهل سنّت گفته‌اند: بعد از طواف حجّ، طواف واجبی نیست و به همان طواف، زنان حلال می‌شوند. اما به عقیده شیعه چون او طواف نساء را انجام نداده است هنوز از احرام بیرون نیامده و همچنان مُحرم است زیرا شیعه گفته است: بر حاجی واجب است پس از طواف حجّ سعی کند و بعد طواف دیگری که در حقیقت طواف نساء است بجا آورد و چنانچه حاجی این طواف را ترک کند اگر مرد باشد زنان بر او حرامند و اگر زن باشد مردان بر او حرامند.» (مغنیه، ۱۴۰۴ق، ص ۲۳۰) حال سؤال این است که: «آیا یک مرد شیعی می‌تواند در این شرایط با این زن ازدواج کند؟ جواب مثبت است یعنی مرد شیعه با اینکه می‌داند آن زن هنوز مُحرم است ولی می‌تواند با او ازدواج کند چونکه بر اساس قاعده الزام، مذهب هر کسی برای دیگران محترم است.» (پایگاه اطلاع رسانی آیت الله سبحانی، تطبیقات قاعده الزام، مسأله ۸)

۴- ارث

۴-۱- تعصیب

در مسأله تعصیب میان اهل سنّت و شیعه اختلاف است اهل سنّت می‌گویند: مقدار زیادی باید به خویشان پدری داده شود و این را «تعصیب» گویند اما امامیه بر این باور است که مقدار زاید به نسبت سهم هر یک، به صاحبان فرض برگردانده می‌شود و چیزی از آن به عصبه (خویشان پدری) نمی‌رسد. در ماده ۹۱۴ قانون مدنی آمده است: «اگر به واسطه بودن چندین نفر صاحبان فرض ترکه میت کفایت نصیب تمام آنها را نکند نقص بر بنت و بتین وارد می‌شود و اگر پس از موضوع کردن نصیب صاحبان فرض زیادتى باشد و وارثی نباشد که زیاده را به عنوان قرابت ببرد این زیاده بین صاحبان فرض بر طبق مقررات مواد فوق تقسیم می‌شود، لیکن زوج و زوجه مطلقاً و مادر اگر حاجب داشته باشد از زیاده چیزی نمی‌برند» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ۵۶۰) بنابراین اگر از میت، برادر و دختری باقی بماند بنا بر نظر امامیه نصف ما ترک از باب فریضه و نصف باقیمانده از باب ردّ یعنی در واقع کلّ مال به دختر داده می‌شود در نتیجه به برادر هیچ مالی نمی‌رسد. اما بنا بر دیدگاه اهل سنّت نصف مال به دختر و نصف باقیمانده از باب تعصیب به برادر میت داده می‌شود. لازمه این مطلب آن است که چنانچه برادر میت، از امامیه و دختر میت، غیر امامی باشد برادر میت، باقیمانده یعنی نصف مال را از باب قاعده الزام تصاحب می‌کند. پس این مورد نیز یکی از موارد قاعده الزام خواهد بود

۴-۲- ارث زوجه

مشهور امامیه معتقدند زن میّت از زمین‌هایی که از میّت باقی مانده است و همین طور از سایر اموال غیر منقول مثل بناها و درختان که از میّت به جا مانده است ارث نمی‌برد بلکه فقط از قیمت بناها و درختان ارث می‌برد اما اهل سنت این را قبول ندارند و معتقدند زن از همه ما ترک میّت ارث می‌برد «بنابر این اگر میّت، سنی و زوجه او شیعه باشد زن شیعه می‌تواند به سبب قاعده الزام از همه ما ترک میّت سنی اعم از اموال منقول و غیر منقول طلب ارث کند.» (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۵) مرحوم آیت الله خوئی نیز در رابطه با اینکه این مورد نیز از تطبیقات قاعده الزام است مسأله را اینگونه مطرح می‌فرماید:

آیت الله ایروانی نیز این مورد را یکی دیگر از مصادیق قاعده الزام برشمرده و تصریح می‌کنند که: «اگر زوجه میّت سنی، شیعه و بقیّه وارثان سنی باشند زن شیعه حق دارد (در صورت نداشتن فرزند) یک چهارم همه مال (و در صورت داشتن فرزند) یک هشتم مال را از کل ماترک میّت به سبب قاعده الزام اخذ کند» (ایروانی، ۱۴۳۷ق، ج ۲، ص ۷۳)

۴-۳- ارث بردن عمومی میّت با وجود دختر میّت

«اگر مردی فوت کند و یک دختر با یک عمو هم بیشتر نداشته باشد، از نظر فقه شیعه تمام ترکه و اموال میّت (نصف مال از باب فرض و نصف دیگر از باب رد) به تنها دختر او که در طبقه اول واقع شده است داده می‌شود و عمو که در طبقه سوم قرار گرفته است هیچ مالی را از میّت به ارث نمی‌برد. ولی اهل سنت قائل به تقسیم‌اند و می‌گویند نصف مال میّت به دختر او و نصف دیگر از بابت عصبه به عمومی او داده می‌شود.

حال اگر کسی از اهل سنت فوت کند و وارث او یک دختر سنی و یک عمومی شیعه او باشد عمومی شیعه متوفی می‌تواند بر اساس روایت: «الزُّمُوهُم بِمَا أَلْزَمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» از آن میّت که برزاده سنی اوست با وجود دخترش، نصف مال را به ارث ببرد.» (نک، پایگاه اطلاع رسانی آیت الله سبحانی، تطبیقات قاعده الزام، مسأله ۱۹)

۴-۴- ارث ولد الزنا

«به فتوای فقهای اهل سنت، زنازاده مانند ولد ملامنه از پدرش ارث نمی‌برد ولی از مادرش ارث می‌برد، به عبارت دیگر مذاهب چهارگانه اهل سنت اتفاق دارند که بین زنازاده و مادرش توارث ثابت است. اما به فتوای فقهای امامیه بین زنازاده و مادرش توارثی نیست همانطور که بین او و پدرش نمی‌باشد.» (مغنیه، ۱۴۰۴ق، ص ۵۲۹) بنابر این اگر یک مردی از اهل سنت با یک زنی از اهل سنت زنا کند و ثمره این عمل نامشروع فرزندی باشد که دارای مذهب امامیه باشد در صورت وفات این زن، فرزند شیعه او که از زنا متولد شده است طبق قاعده الزام از مادرش ارث می‌برد.

۴-۵- ارث قاتل

در فقه اسلامی یکی از اموری که مانع از ارث بردن وارث از مورث می‌شود قتل است اما «به اجماع فقهای امامیه قتل در صورتی مانع از ارث بردن قاتل از مقتول می‌شود که از روی عمد و به ناحق صورت گرفته باشد و اگر از روی خطا و اشتباه باشد و یا این که قتل او به حق باشد (مثلاً کسی یکی از خویشان خود را برای قصاص یا دفاع از خود یا به امر حاکم و یا موردی که مجوز شرعی داشته باشد بکشد) قاتل تنها از دیه که جزء ترکه میّت است محروم می‌شود ولی از اصل مال مثل سایر ورثه سهم الارث خود را می‌برد» (شهید ثانی، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۳۰۳) از میان علمای اهل سنت «رأی امام شافعی این است که قتل خطاء و غیر عمد مانند قتل عمد مانع از ارث است» (مغنیه، ۱۴۰۴ق، ص ۵۰۵) با توجه به توضیحات مذکور، هرگاه فرد امامی، فرزندی شافعی مذهب داشته باشد و این فرزند، پدر خودش را از روی خطا و اشتباه به قتل برساند سایر وارث مقتول که شیعی مذهب هستند می‌توانند با استناد به مفاد قاعده الزام مانع

از ارث بردن قاتل از کلّ ترکه پدر مقتول خود شوند چرا که در مذهب قاتل، قتلی که از روی خطا باشد مانند قتل عمد مانع از ارث بردن قاتل از مقتول است.

۵- وصیت برای وارث

«به عقیده فقهای امامیه وصیت کردن برای وارث مثل پسر و والدین و دیگران صحیح است اما همه فقهای اهل سنت اعم از شافعیه، مالکیه، حنفیه، و حنبلیه در این مسأله با شیعه مخالفت کرده و گفته‌اند: «وصیت کردن به نفع وارث صحیح نیست.» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۱۳۵) بنابر این اگر یکی از ورثه که برای او وصیت شده، غیر امامی باشد ورثه امامی می‌تواند با استفاده از قاعده الزام با انجام وصیت مخالفت کرده و اجازه ندهد آن غیر امامی به عنوان موصی له از مال میّت سهمی ببرد و بر اساس احکام ارث و بدون دخالت دادن وصیت، تقسیم ارث بین ورثه را مطالبه نماید.

۶- بیع

۶-۱- بیع سلف یا سلم

«در مذهب ابوحنیفه در صحت بیع سلف و سلمی - فروش چیزی به نحو کلی مدت‌دار به بهای نقد حاضر - شرط است که کالای فروخته شده در زمان عقد موجود باشد اما در نزد شیعه چنین شرطی معتبر نیست.» (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۵) بنابر این اگر یک فرد شیعه با یک فرد حنفی مذهب معامله سلمی انجام دهد و آن چیز مورد معامله موجود نباشد بنا به قاعده الزام می‌تواند فروشنده حنفی را به بطلان معامله وادار کند و همین طور است اگر حین انجام معامله خریدار هم حنفی بوده و بعداً شیعه شده باشد.

۶-۲- بیع کالا قبل از قبض آن

«در فقه امامیه چنانچه فروشنده شیعه، چیزی را که خودش خریده و هنوز آن را از مالک تحویل نگرفته است قبل از قبض، آن را به کسی بفروشد این معامله صحیح بوده و فروشنده باید آن کالا را از مالک اوّل تحویل بگیرد و به مشتری تحویل دهد. اما چنین معامله‌ای نزد شافعیه باطل است. حال اگر فروشنده شیعی چنین کالائی را به خریدار شافعی مذهب بفروشد و پس از گرفتن آن از مالک اوّل به خریدار شافعی تحویل دهد و سپس از معامله با او پشیمان شود می‌تواند معامله را برهم بزند و به مقتضای قاعده الزام خریدار شافعی را به بطلان معامله الزام کند و کالای تحویل داده شده را از او پس بگیرد گر چه این معامله در مذهب فروشنده شیعه صحیح بوده است.» (بجنوردی، ۱۹۱۴ق، ج ۳، ص ۲۰۰)

۶-۳- بیع صحیح و باطل با هم

هرگاه فروشنده، یک آزاد و یک برده را با هم به کسی بفروشد به عقیده فقهای امامیه معامله نسبت به فروش آزاد باطل و نسبت به فروش برده صحیح است زیرا شخص آزاد مالیت ندارد و قابل معامله نیست. اما به نظر ابوحنیفه - چون فرد آزاد قابل معامله نیست - کلّ معامله باطل است پس به عقیده ابوحنیفه نمی‌توان معامله را نسبت به فرد آزاد صحیح و نسبت به برده باطل دانست بلکه به نظر او هر دو معامله باطل است. بر مبنای این اختلاف نظر، «چنانچه فروشنده شیعی، برده خود را به همراه فرد آزاد به خریدار حنفی بفروشد و سپس از فروختن برده پشیمان شود می‌تواند با استناد به قاعده الزام آن مشتری را به بطلان کلّ معامله الزام کند در نتیجه کلّ معامله را بر هم زده و برده‌اش را پس بگیرد.

همینطور است اگر فروشنده شیعی، شراب و گلاب را با هم و یا گوسفند و خوک را با هم به حنفی بفروشد باز حکم مسأله همان خواهد بود.» (بجنوردی، ۱۹۱۴ق، ج ۳، ص ۲۰۰)

۶-۴- بیع پایاپای مشتمل بر جهالت

هرگاه کسی در یک معامله پایاپای، گوسفند شیرداری را با گوسفند دیگری که در پستانش شیر دارد معامله کند به اعتقاد فقهای امامیه چنین معامله‌ای جائز است. در ماده ۴۶۴ قانون مدنی نیز در تعریف معاوضه آمده است: «معاوضه عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین مالی می‌دهد به عوض مال دیگر که از طرف دیگر اخذ می‌کند، بدون ملاحظه این که یکی از عوضین مبیع و دیگری ثمن باشد» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۳۴۲) «اما در نزد شافعیه چنین معامله‌ای باطل است، بنابر این چنانچه فرد شیعی یک چنین معامله‌ای را با فرد شافعی انجام دهد و پس از معامله پشیمان شود با توجه به این اختلاف نظر فقهی، فرد شیعی می‌تواند با استناد به قاعده الزام مرد شافعی را به بطلان معامله الزام و معامله را بر هم زند و کالای خود را پس بگیرد.» (بجنوردی، ۱۹۱۴ق، ج ۳، ص ۲۰۱)

۶-۵- بیع میته به مستحل آن

در فقه امامیه اگر یک حیوانی میته باشد، نه تنها خوردنش حرام است بلکه خرید و فروش آن به مسلمان نیز حرام می‌باشد. اما فقهای شیعه با استناد به روایاتی که در باب بیع میته وارد شده و به خوبی بر قاعده الزام دلالت دارند به فروش این میته به غیرمسلمانانی که خوردن میته را حلال می‌دانند فتوا داده‌اند.

از جمله این روایات، روایت حلبی از امام صادق علیه السلام است که صراحتاً به بیع میته برای کسانی که اکل آن را حلال می‌داند دلالت دارد.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ الْحَكْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ غَنَمٌ وَ بَقَرٌ وَ كَانَ يُدْرِكُ الذِّكْيَ مِنْهَا فَيَعِزُّهُ وَ يَعِزُّلُ الْمَيْتَةَ ثُمَّ إِنَّ الْمَيْتَةَ وَ الذِّكْيَ اخْتَلَطَا كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: يَبِيعُهُ مِمَّنْ يَسْتَحِلُّ الْمَيْتَةَ وَ يَأْكُلُ ثَمَنَهُ فَإِنَّهُ لَا بَأْسَ بِهِ» (حر عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۹۹)

در این روایت حلبی از امام صادق علیه السلام در باره مردی که گاو و گوسفند دارد و مذکایش را تشخیص داده و جدا می‌کند و نیز میته را جدا می‌کند می‌پرسد: اگر میته و مذکی با هم مخلوط شدند چه باید بکند؟ امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: این مختلط را به کسی که میته را حلال می‌داند بفروشد و پولش را مصرف کند و هیچ اشکالی ندارد.

۷-۱- خیار

۷-۱- خیار رؤیت

از نظر شیعه اگر کسی چیزی را بدون اینکه به مشتری نشان دهد و فقط با توصیف کردن، آن جنس را به مشتری بفروشد و بعد از تحویل جنس به مشتری، خلاف آنچه توصیف کرده است باشد مشتری خیار فسخ بیع را دارد اما اگر جنس بعد از تحویل همانند چیزی باشد که با بیع توصیف کرده است مشتری حق خیار فسخ نخواهد داشت. در ماده ۴۱۰ قانون مدنی آمده است: «هرگاه کسی مال را ندیده و آن را فقط به وصف بخرد، بعد از دیدن، اگر دارای اوصافی که ذکر شده است نباشد مختار می‌شود که بیع را فسخ کند یا به همان نحو که هست قبول نماید» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۳۲۱) اما شافعیه حتی در صورت تطابق بین جنس و وصف مبیع، خیار را ثابت می‌دانند. بنابراین می‌توان یکی از

موارد تطبیق قاعده الزام را همین مورد دانست. پس «اگر یک فرد شیعه از یک شافعی چیزی بر حسب توصیف خرید و بعداً رؤیت کرد، بنا به قاعده الزام برای آن فرد شیعه خیار رؤیت ثابت می‌شود.» (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۴)

۷-۲- خیار غبن

به عقیده شیعه اگر کسی چیزی را بخرد یا بفروشد و بعد بفهمد که در این معامله مغبون شده است یعنی کلاه بر سر او رفته است در صورتی که اختلاف میان ثمن و قیمت واقعی کالا به اندازه‌ای باشد که معمولاً در آن تسامح و چشم پوشی نمی‌شود خیار غبن دارد و می‌تواند عقد را فسخ کند. در ماده ۴۱۶ و ۴۱۷ قانون مدنی این طور آمده است: «هر یک از متعاملین که در معامله غبن فاحش داشته باشد بعد از علم به غبن می‌تواند معامله را فسخ کند - و - غبن در صورتی فاحش است که عرفاً قابل مسامحه نباشد» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۳۲۳) «اما شافعیه برای کسی که مغبون شده است خیاری ثابت نمی‌دانند بنابر این هرگاه بین شخص شیعی و شافعی معامله‌ای انجام گرفته باشد و بعد از عقد بیع، فرد شافعی احساس کند که مغبون واقع شده است و بخواهد از طریق خیار غبن، معامله را فسخ نماید فرد شیعه می‌تواند به مقتضای قاعده الزام او را از انجام فسخ معامله منصرف نماید.» (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۲۵)

۷-۳- خیار مجلس

به اعتقاد شیعه، فروشنده و خریدار تا هنگامی که در مجلس عقد حضور دارند و از آنجا خارج و از هم جدا نشده‌اند حق دارند عقد بیع را فسخ کنند که در اصطلاح به این حق، «خیار مجلس» گفته می‌شود. در ماده ۳۹۷ قانون مدنی آمده است: «هر یک از متبایعین بعد از عقد فی المجلس و مادام که متفرق نشده‌اند اختیار فسخ را دارند» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۳۱۷) «اما حنفیه خیار مجلس را در صورتی می‌پذیرند که فروشنده یا خریدار در ضمن عقد این حق را برای خود شرط کنند. شافعیه نیز به هیچ وجه خیار مجلس را قبول ندارند بنابر این اگر طرف حنفی در معامله با فرد شیعی این خیار را شرط نکند و پس از معامله در همان مجلس پشیمان شود طرف شیعی می‌تواند او را به سبب قاعده الزام به بطلان فسخ و پای بندی به معامله الزام کند و نیز در صورتی که طرف معامله شافعی مذهب باشد باز طرف شیعی با استناد به قاعده الزام می‌تواند در همان مجلس و قبل از متفرق شدن، از فسخ معامله از سوی او جلوگیری نماید.» (بجنوردی، ۱۹۱۴ق، ج ۳، ص ۱۹۹)

۷-۴- خیار حیوان

شیعه معتقد است اگر در معامله‌ای، «مبیع» حیوان باشد، مشتری تا سه روز حق دارد معامله را فسخ کند که در اصطلاح به این حق «خیار حیوان» گفته می‌شود پس به نظر شیعه بنابر قول مشهور خیار حیوان، تنها برای کسی که حیوان را می‌خرد به مدت سه روز، پس از خرید حیوان ثابت می‌باشد. در ماده ۳۹۸ قانون مدنی نیز آمده است: «اگر مبیع حیوان باشد مشتری تا سه روز از حین عقد اختیار فسخ معامله را دارد» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۳۱۷)

«اما اهل سنت به یک چنین خیاری قائل نیستند پس اگر یک نفر شیعه، اسب خود را به یک نفر مخالف (سنّی) بفروشد و او بخواهد در ظرف سه روز معامله را فسخ کند در اینجا شیعه می‌تواند با استدلال به عبارت: «الزُّمُّوهُم بِمَا أَلْزَمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» او را به مذهب خودش ملزم کند و فسخ را قبول نماید چرا که مشتری قائل به خیار حیوان نیست.» (نک، پایگاه اطلاع رسانی آیت الله سبحانی، تطبیقات قاعده الزام، مسأله ۲)

۷-۵- ضمان تلف در زمان خیار

امامیه معتقدند اگر شیء مورد معامله در زمان خیار تلف شود خسارت متوجه شخصی می‌شود که فاقد حق خیار است هر چند آن شیء در دست طرف دیگر تلف شده باشد. به عنوان مثال اگر مشتری برای خود سه روز حق خیار فسخ قرار دهد و پس از دریافت مبیع، آن را بدون افراط و تفریط و در ظرف این سه روز بنا به عللی همچون سرقت و آفات سماوی از دست بدهد خسارت متوجه فروشنده که فاقد حق خیار است می‌شود و باید قیمتی را که مشتری پرداخته به او بازگرداند. در ماده ۴۵۳ قانون مدنی نیز اینطور آمده است: «در خیار مجلس و حیوان و شرط، اگر مبیع بعد از تسلیم و در زمان خیار بایع یا متعاملین تلف یا ناقص شود بر عهده مشتری است و اگر خیار مختص مشتری باشد تلف یا نقص به عهده بایع است.» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۳۳۸)

«اما مخالفین امامیه از اهل سنت معتقدند خسارت متوجه مشتری است که کالا را تحویل گرفته و ذوالخیار بودن او اثری ندارد بر این اساس هرگاه فروشنده شیعی با خریدار سنی معامله کند و خریدار برای خود خیار فسخ قرار دهد سپس کالا در دست خریدار تلف شود خریدار سنی نمی‌تواند با استناد به قاعده «كُلُّ مَبِيعٍ قَدْ تَلَفَ فِي زَمَنِ الْخِيَارِ فَهُوَ مِمَّنْ لَا خِيَارَ لَهُ» که مورد قبول شیعه است برای دریافت قیمت کالا به فروشنده مراجعه کند و قاعده الزام مانع او خواهد بود.» (بجنوردی، ۱۹۱۴ق، ج ۳، ص ۱۹۹)

۸- غسل اهل خلاف

در مورد غسل اهل خلاف هم این مطلب در کلمات فقها مشاهده می‌شود این که اگر یک فرد سنی مذهب از دنیا برود و قرار باشد یک امامی او را غسل دهد باید او را طبق مذهب خودش غسل دهد. محقق کرکی صاحب جامع المقاصد ادعا می‌کند در این مسأله مخالفی سراغ ندارد (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۶۸) و صاحب مدارک همین مطلب را ادعا کرده و مستندش را هم به صراحت «الزُّمُوهُمُ بِمَا أَلْزَمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» قرار داده است (موسوی عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۹۲) میرزای قمی هم به صراحت در مورد غسل دادن میت مخالف می‌فرماید: «مخالف را باید به شیوه و روش خودشان غسل داد و علتش را همان «الزُّمُوهُمُ بِمَا أَلْزَمُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» دانسته‌اند (قمی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۳۹۳) نظیر همین مطلب را مرحوم نراقی در مستند فرموده است (نراقی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۱۱۳)

۹- نماز بر میت سنی

«شیعه در نماز بر میت پنج تکبیر معتقد است اما اهل سنت چهار تکبیر معتقدند.» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۷۲۹) پس اگر شیعه بخواند بر میت سنی نماز بخواند باید با چهار تکبیر نماز بخواند و این به نظر ما از فروع قاعده الزام است یعنی اینکه دین هر کسی در حق خود او نافذ است. «حتی در برخی روایات آمده است که تکبیر پنجم به خاطر ولایت است و هر کس آن را قبول نداشته باشد باید بر او به چهار تکبیر نماز خواند.» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۷۷)

۱۰- جواز تحلیف اهل کتاب به اعتقادات خود

«به عقیده فقهای امامیه در باب قضاء، قَسَمی که صدور آن از جانب مدعی، حق را اثبات می‌کند یا صدور آن از طرف منکر، باعث سقوط دعوا می‌شود تنها با نام خداوند متعال و نامهای مخصوص او منعقد می‌گردد.» (شهید ثانی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۵۰۴) بنابر این اگر یک فرد مسلمان بخواند برای اثبات ادعایش و یا برای رفع تهمت از خود و باعث سقوط دعوا از سوی مدعی سوگند یاد کند حتماً باید به نام خداوند متعال و یا به یکی از نامهای دیگر او قسم بخورد تا

اینکه قسمش در محکمه مورد قبول واقع شود. اما اگر دعوائی بین مسلمان و یکی از اهل کتاب صورت گیرد و بنا باشد فرد کتابی قسم بخورد بر اساس قاعده الزام، قاضی مسلمان می‌تواند او را به آنچه آنان اعتقاد دارند سوگند دهد. مثلاً در دعوا بین شخص مسلمان و شخص یهودی، اگر قاضی احتمال دهد قسم دادن فرد یهودی بر کتاب خود تأثیر گزار است می‌تواند او را بر کتاب انجیل قسم دهد. مرحوم شیخ طوسی در کتاب استبصار آورده است: «انَّ لِلْإِمَامِ أَنْ يُحْلِفَ أَهْلَ الذِّمَّةِ مِمَّا يَعْتَقِدُونَ فِي مِلَّتِهِمُ الْيَمِينِ بِهِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَرَدَعَ لَهُمْ» (طوسی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۴۴)

مرحوم آیت الله خوئی نیز در کتاب مبانی تکمله المنهاج عبارتی قریب به این مضمون داشته و می‌فرماید: «يَجُوزُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يُحْلِفَ أَهْلَ الْكِتَابِ بِمَا يَعْتَقِدُونَ بِهِ وَلَا يَجِبُ إِزْمُهُمْ بِالْحَلْفِ بِأَسْمَائِهِ تَعَالَى الْخَاصِ بِه» (خوئی، ۱۳۹۴ش، ج ۱، ص ۵۱) «قاضی می‌تواند اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان) را به آنچه آنان اعتقاد دارند سوگند دهد و الزام آنان تنها به سوگند یاد کردن به نام‌های خاص خداوند متعال واجب نیست.»

۱۱- غصب منافع

به عقیده امامیه غصب کردن اعیان و منافع آنها حرام و ضمان آور است. به عنوان مثال، اگر شخصی خانه دیگری را به زور تصرف کند چنانچه در مدت غصب به این خانه خسارتی وارد آید غاصب ضامن است و باید خسارت را جبران کند و نیز اگر کسی منافع خانه کسی را غصب کند به طوری که خودش در آنجا ساکن شود یا مانع سکونت مالک شود و یا مانع اجاره دادن آن توسط مالک گردد باز شرعاً غاصب ضامن است باید تاوان دهد. در ماده ۳۱۵ قانون مدنی آمده است: «غاصب مسئول هر نقص و عیبی است که در زمان تصرف او به مال مغضوب وارد شده باشد هر چند مستند به فعل او نباشد» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۲۶۱) و نیز در ماده ۳۲۰ قانون مدنی تصریح شده است: «نسبت به منافع مال مغضوب، هر یک از غاصبین به اندازه منافع زمان تصرف خود و مابعد خود ضامن است، اگر چه استیفاء منفعت نکرده باشد...» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۲۶۳)

«أما حنفيّة ضمان را منحصر در غصب خود شیء می‌دانند و برای منافع عین، قائل به ضمان نیستند.» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۰۲) برای مثال، ابوحنفیه معتقد است: اگر غاصب، زمین زراعتی را غصب کند و در آن بذری بکارد علاوه بر اینکه محصول متعلق به اوست اجاره زمین هم بر عهده اش نمی‌آید. و نیز اگر غاصب، خانه یا مغازه‌ای را غصب کند و آن را اجاره دهد اجاره بهای دریافتی، متعلق به اوست نه مالک. «بنابر این اگر فرد شیعی، اموال حنفی را غصب کند هر چند مرتکب حرام گشته و نسبت به خود آن مال ضامن است اما بر مبنای قاعده الزام، نسبت به منافع اموال، ضمانتی ندارد و از این بابت هیچ خسارتی متوجه او نمی‌شود.» (بجنوردی، ۱۹۱۴ق، ج ۳، ص ۲۰۴)

۱۲- قطع دست دزد

هرگاه کسی از اهل سنت مالی را از امامیه سرقت کند و این دزد از نظر خودشان مستحق قطع دست باشد اما از نظر شیعه مستحق چنین جرمی نباشد بر اساس قاعده الزام شخص شیعه می‌تواند دزد را نزد حاکم سنی ببرد تا حاکم سنی نسبت به قطع دست او حکم دهد. دلیل این مسأله روایت جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام است، راوی می‌گوید: «من و معلی بن خنیس طعامی را در مدینه خریدیم و قبل از انتقال آن شب شد لذا آن را در کیسه‌هایش در بازار گذاشتیم

و رفتیم. فردا صبح وقتی به بازار برگشتیم دیدیم اهل بازار یک فرد سیاهی را گرفته‌اند که یک کیسه از طعام ما را دزدیده بود، گفتند او را پیش حاکم ببرید ما نسبت به این کار کراهت داشتیم لذا تصمیم گرفتیم ابتداء رأی امام صادق علیه‌السلام را ببرسیم. پس معلى پیش امام علیه‌السلام رفت و قضیه را تعریف کرد امام علیه‌السلام امر کردند او را پیش والی - که از اهل سنت بود - ببریم و ما این کار را کردیم و حاکم دستان او را قطع کردند» (طوسی، ۱۳۶۵ش، ج ۱۰، ص ۱۲۷)

در حالی که اگر این دزد نزد حاکم شیعه برده می‌شد مستحق قطع دست نبود زیرا جوالبی و یا بازار طبق مذهب امامیه حرز حساب نمی‌شود تا عقوبت سرقت از آن، قطع دست باشد، اما اهل سنت حرز را معتبر نمی‌دانند و دست دزد را قطع می‌کنند. لذا ارجاع دزد به حاکم سنی با اینکه امام علیه‌السلام می‌دانست دست وی قطع خواهد شد توجیهی غیر از قاعده الزام قابل تصور نیست.

۱۳- اخذ ربا از کافر

در اسلام رباگرفتن و ربا دادن هر دو حرام است به همین منظور در فقه اسلامی از رباخواری به شدت نهی شده است به طوری که گناه یک درهم ربا را بیشتر از هفتاد بار زنا با محارم آن هم در مسجد الحرام دانسته‌اند و تنها گناهی است که از آن جنگ با خدا نام برده شده است. در قانون مجازات اسلامی نیز ربا جرم شمرده شده و به مرتکبین آن مجازات‌هایی لحاظ شده است در ماده ۵۹۵ این قانون آمده است: «هر نوع توافق بین دو یا چند نفر تحت هر قراردادی از قبیل بیع، قرض، صلح و امثال آن جنسی را با شرط اضافه با همان جنس مکیل و موزون معامله نماید و یا زائد بر مبلغ پرداختی، دریافت نماید ربا محسوب و جرم شناخته می‌شود مرتکبین اعم از ربا دهنده، رباگیرنده و واسطه بین آنها علاوه بر رد اضافه به صاحب مال به شش ماه تا سه سال حبس و تا ۷۴ ضربه شلاق و نیز معادل مال مورد ربا به عنوان جزای نقدی محکوم می‌گردند» (قربانی، ۱۳۷۵ش، ص ۱۸۰) «اما کفار بالفعل اخذ ربا را صحیح می‌دانند.» (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۱ش، ص ۱۴۳) پس با این وجود گرفتن ربا از کافر حربی یعنی کافری که در پناه اسلام نیست جایز می‌باشد علتش همان قاعده الزام است که در این مورد جاری می‌شود. قاعده الزام این است که چون کافر حربی، گرفتن و دادن ربا را بر طبق مذهب، دین و فکر خودش حلال می‌داند، بنابراین گرفتن ربا از او بی اشکال خواهد بود.

۱۴- جواز اخذ پول از کفار

در معاملاتی که بین مسلمانان و کفار انجام می‌گیرد گاهی مشاهده می‌شود پولی را که کافر به فروشنده مسلمان پرداخت می‌کند از فروش حرام مانند شراب و خوک است. حال سؤال این است که دریافت این پول برای مسلمان چه حکمی دارد؟ جواب این است بر اساس قاعده الزام برای مسلمان گرفتن آن پول جایز است و دلیل آن روایتی است که در این زمینه وارد شده است:

«قال: قلت لأبي عبد الله (ع): لي علي رجل ذميٌّ دراهمٌ فيبيع الخمرَ والخريزَ وأنا حاضرٌ فيحلُّ لي أخذها؟ فقال: إنما عليه دراهمٌ يقضاك دراهمك» (حرر عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۲۳۲) «راوی می‌گوید: به خدمت امام (ع) عرض کردم: من از یک فرد اهل ذمه پولی طلب دارم و وی در حضور من خمر و خوکی می‌فروشد و همانجا طلب مرا می‌پردازد آیا می‌توانم این پول را از او بگیرم؟ امام (ع) در پاسخ فرمودند: آری، او بیع خمر و خوک انجام داده است و بر او پرداخت دین لازم است پس تو دراهم را استیفاء کن»

۱۵- حَبَوَه

به فتوای فقهای شیعه، وسایل شخصی پدر، مانند: «پیراهن، انگشتر، شمشیر و قرآن متوفی افزون بر سهم سایر ورثه، به بزرگترین فرزند پسر، در صورتی که در میان ورثه چند پسر باشد تعلق می‌گیرد، و در غیر این صورت به تنها پسر متوفی داده می‌شود این بخشش - که حَبَوَه نام دارد - از ویژگی‌های فقهای شیعه است و مستند آن روایات بسیاری است که از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده است.» (شهید ثانی، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۳۲۹) در ماده ۹۱۵ قانون مدنی آمده است: «انگشتری که میت معمولاً استعمال می‌کرده و همچنین قرآن و رخت‌های شخصی و شمشیر او به پسر بزرگ او می‌رسد، بدون اینکه از حصه او از این حیث چیزی کسر شود مشروط بر اینکه ترکه میت منحصر بر این اموال نباشد» (کاتوزیان، ۱۳۹۵ش، ص ۵۶۰) «اما اهل سنت این شرط را قبول ندارند بنابر این یکی از فروع قاعده الزم همین خواهد بود.» (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۱ش، ص ۱۳۷)

پس با توجه به اینکه فقهای اهل سنت به چنین بخششی قائل نیستند اگر پسر بزرگ مرد شیعی مذهب، سنی باشد در این صورت طبق قاعده الزام و سائل شخصی متوفی به آن پسر بزرگتر نمی‌رسد بلکه طبق قانون ارث بین همه وراثت تقسیم می‌شود. لذا اولاد دیگر میت، در صورتی که شیعه باشند می‌توانند به مقتضای قاعده الزام از دادن حبه به پسر بزرگتر سنی خودداری کنند و آن را میان همه ورثه تقسیم نمایند.

۱۶- مستثنیات دین

در مذهب امامیه بعد از آنکه مفلس به حکم دادگاه ممنوع التصرف گردید و بنا شد اموال او به حکم دادگاه فروخته و بین طلبکاران تقسیم گردد از میان اموالش، خانه مسکونی و لباسی که در شأن اوست و اسب سواری و خادمی که به آن نیاز دارد فروخته نمی‌شود بلکه برای او باقی می‌ماند که در اصطلاح به این چیزها «مستثنیات دین» گفته می‌شود در کتاب «الفقه علی المذاهب الخمسه» آمده است: «علّامه حلّی در کتاب تذکره باب التفلیس گفته است: از مال مفلس خانه مسکونی و خادم و اسب سواری اش فروخته نمی‌شود. اما شافعی و مالک گفته‌اند تمام آنها فروخته می‌شود.» (مغنیه، ۱۴۰۴ق، ص ۶۴۷)

بنابر این اگر شخص مفلس، شافعی مذهب یا مالکی مذهب باشد و از بین طلبکاران او، کسی دارای مذهب امامیه باشد این شخص امامی برای مطالبه حق خویش می‌تواند با استناد به قاعده الزام شخص مفلس را به فروش مستثنیات دین ملزم کند و از این طریق طلب خود را دریافت نماید و لو اینکه در مذهب شیعه فروختن این مستثنیات جایز نمی‌باشد.

نتیجه گیری

آنچه گفته شد، مهم‌ترین مسایلی است که بر مبنای قاعده الزام در فقه و حقوق قرار گرفته است و از اینجا حال دیگر مسائلی هم که از این قبیل می‌باشند روشن می‌شود و ضابطه این است که هر شخص شیعی مذهب می‌تواند اهل سایر مذاهب و ادیان را اعم از مخالفین و اهل کتاب و حتی غیر صاحب دین، مثل مشرکین و کسانی که خداپرست نیستند به آنچه خود آنها اعتقاد دارند الزام کند. حتی ممکن است گفته شود که هر قومی که دارای قانون و قواعد مضبوط

اجتماعی باشند و لو اینکه به هیچ مذهبی و آئینی پای‌بند نباشند از نظر معاملات و ازدواج و طلاق و نسبت به سایر اموری که مربوط به شیعه می‌شود آنها را ملزم به لوازم قوانین خودشان دانست. اما برای بهره‌گیری از این قاعده لازم است ابتداء احکام فقهی شیعه با احکام سایر مذاهب اسلامی و ادیان دیگر تطبیق داده شود تا در سایه این تطبیق و مقارنه آنچه که به نفع شیعه است انتخاب گردد لذا این مقاله در پی آن است که با استفاده از منابع معتبر فقهی و حقوقی، مهم‌ترین مسائل اختلافی بین شیعه و غیر شیعه را در حدّ توان خود شناسایی نماید و در نهایت با استفاده از ابزار تطبیق، چگونگی استفاده از آنها را به صورت کاربردی و عملی تشریح و در اختیار قضات و حاکمان قرار دهد تا در صورت لزوم قضات و حاکمان اسلامی مستقیماً به آنها مراجعه کنند و در دادگاه‌های اسلامی در رسیدگی به دعاوی بین شیعه و غیر شیعه و حتی بین مسلمان و غیرمسلمان از آنها به نحو احسن استفاده نمایند.

منابع و مأخذ

- ایروانی، باقر (۱۴۳۷ه.ق)، دروس تمهیدیة فی القواعد الفقهیة، جلد دوم، چاپ هفتم، قم، دار الفقه للطباعة و النشر.
- بجنوردی، سید محمد حسن (۱۴۱۹ه.ق)، القواعد الفقهیة، تحقیق: محمد حسین درایتی و مهدی مهریزی، جلد سوم، چاپ اول، مطبعة الهادی، قم، نشر الهادی.
- حرّ عاملی، شیخ محمد بن الحسن (۱۴۱۲ه.ق)، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، الطبعة الأولى، شوال، قم، المشرقة.
- خوئی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۰ه.ق)، منهاج الصالحین، جلد اول، قم، مهر.
- _____، (۱۳۹۴ه.ش)، مبانی تکملة المنهاج، ترجمه: علی مددی، قم، جلد یکم، ناشر: حقوق اسلامی، چاپ اول.
- سبزواری، سید عبدالاعلی، (۱۴۱۷ه.ق)، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، جلد بیست و ششم، قم، مؤسسه المنار، المطبعة الهادی، الطبعة الرابعة.
- صدوق، محمد بن علی بن الحسین بابویه القمی، (۱۴۱۴ه.ق، ۱۹۹۴م)، من لایحضره الفقیه، جلد سوم، لبنان، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، الطبعة الثانية.
- طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، (۱۴۱۲ه.ق، ۱۹۹۱م)، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، جلد چهارم، لبنان، بیروت، دار التعارف للمطبوعات.
- _____، (۱۴۱۷ه.ق)، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
- _____، (۱۴۱۴ه.ق)، کتاب الخلاف، مؤسسه النشر الاسلامی، جلد اول و چهارم، التابعة لجماعة المدرّسین بقم المشرقة، الطبع الجديدة.
- عاملی، زین الدین بن علی (الشهید الثاني)، (۱۴۲۳ه.ق - ۱۳۸۱ه.ش)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، جلد سوم، مؤسسه گنج عرفان، مطبعة ثامن الحجج (ع)، الطبعة الأولى، قم.
- فاضل لنکرانی، محمد جواد (۱۳۹۱ه.ش)، قاعده الزام، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، چاپخانه اعتماد، چاپ اول، قم.
- فتّاحی، سید محسن (۱۳۹۰ه.ش)، قاعده الزام از دیدگاه فقه و حقوق موضوعه، نشر ادیان، چاپ اول، قم.
- قمی، میرزا ابوالقاسم، (۱۴۱۸ه.ق)، غنائم الايام فی مسائل الحلال و الحرام، جلد سوم، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الإعلام الاسلامی، الطبعة الأولى.
- کاتوزیان، ناصر، (زمستان ۱۳۹۵ه.ش)، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، نشر میزان، چاپ پنجاه و یکم.

- کرکی، شیخ علی بن الحسین، (رمضان ۱۴۱۴ ه.ق.)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، جلد اول، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، الطبعة الثانية.
- مصطفوی، سید محمد کاظم، (۱۴۲۱ ه.ق.)، مؤسسه النشر الإسلامی، التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، الطبعة الرابعة.
- مغنیة، محمد جواد (۱۴۰۴ ه.ق-۱۹۸۴ م)، الفقه علی المذاهب الخمسة، دار الجواد، الطبعة الثامنة، بیروت، لبنان.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۵ ه.ق.)، القواعد الفقهیة، جلد دوم، مدرسة الامام علی بن ابيطالب (ع).
- موسوی عاملی، سید محمد بن علی، (صفر ۱۴۱۰ ه.ق.)، مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام، جلد دوم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، قم المشرفة، مهر، الطبعة الأولى.
- نجفی، شیخ محمد حسن، (۱۴۱۲ ه.ق، ۱۹۹۲ م)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، جلد هفتم، بیروت، لبنان، مؤسسه المرتضى العالمیة، دار المورخ العربی، الطبعة الأولى .
- نراقی، احمد بن محمد مهدی، (۱۴۲۹ ه.ق، ۲۰۰۸ م)، مستند الشیعة فی احکام الشریعة، جلد سوم، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، بیروت، لبنان، الطبعة الأولى.

<http://www.eshia.ir/feqh/archive/text/sobhani/feqh/920808>

- سایت:

- درس خارج فقه آیت الله جعفر سبحانی، مدرسة فقاها، تطبیقات قاعدة الزام، ۱۳۹۲/۰۸/۰۸.